

گفت‌وگو با سیدصادق حقیقت به مناسبت پنجمین سالروز درگذشت استاد فقید دانشگاه تهران

پروژه فکری فیرحی ناتمام ماند

دغدغه فیرحی برای ایران امروز

یادمان

مهدیه سادات نقیبی

گروه اندیشه

پنج سال از درگذشت دکتر داود فیرحی، استاد برجسته علوم‌سیاسی دانشگاه تهران، می‌گذرد؛ اندیشمندی که کوشید با نگاهی تازه به میراث فقهی، از دل سنت اسلامی راهی به سوی مفاهیم مدرن یگشاید. فیرحی در دهه‌های اخیر، یکی از چهره‌های شاخص در «بازسازی فقه سیاسی» و احیای اعتبار آن در مواجهه با جهان مدرن بود؛ گفتگمانی که اگرچه به لحاظ نظری رپیار بود، اما در تبدیل شدن به یک جریان اجتماعی فراگیر با چالش روبه‌رو شد. در گفت‌وگو با دکتر سیدصادق حقیقت، استاد علوم‌سیاسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی و از چهره‌های شاخص گفتمان نواندیشی حوزوی، از منظری درون گفتگمانی به تحلیل پروژه فکری فیرحی پرداختیم. او معتقد است فیرحی توانست وجود مردم‌سالارانه فقه را برجسته کند اما پروژه فکری او هنوز ناتمام است؛ چراکه چالش پیوند «سنت فقهی» با «مفاهیم مدرن» همچنان باقی است.

جناب دکتر حقیقت، آیا می‌توان پروژه فکری فیرحی را تلاشی برای «بازسازی فقه سیاسی» در پاسخ به مسائل جهان مدرن دانست؟

بله، پروژه فکری دکتر فیرحی را می‌توان تلاشی برای احیای اعتبار فقه در مواجهه با جهان مدرن تفسیر کرد. او همزمان در پی بازخوانی سنت و ایجاد زبانی مشترک با نسل جدید بود. برخلاف بسیاری از روشنفکران دینی و غیردینی که فقه سیاسی را فاقد اعتبار می‌دانستند، فیرحی بر این باور بود که فقه سیاسی ظرفیت و اعتبار دارد و باید قرائتی تازه از آن ارائه شود. او نشان داد که وجوه دموکراتیک فقه در تاریخ مغفول مانده و آنچه امروز از فقه سیاسی در اختیار ماست، بیشتر وجه قدرت‌محور آن است. فیرحی در کتاب «قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام» با بهره‌گیری از روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو تلاش کرد نشان دهد که قدرت‌محوری، امری عارضی بر فقه سیاسی است و فقه در ذات خود می‌تواند واجد ظرفیت‌های دموکراتیک باشد.

گفتمان «نواندیشی حوزوی» که فیرحی به آن عمق و اعتبار بخشید، چرا با وجود جذابیتش برای نسل جوان، نتوانست به جریانی پایدار در بدنه حوزو و دانشگاه تبدیل شود؟ موانع نهادی یا فکری آن چه بود؟

دکتر فیرحی به جریانی به نام «نواندیشی حوزوی» یا «نواندیشی دینی» تعلق داشت؛ گفتگمانی که ریشه در نواندیشی محقق نایینی و آخوند خراسانی دارد. این گفتمان با «روشنفکری دینی» تفاوت دارد؛ چراکه روشنفکری دینی اساساً «فقه سیاسی» را معتبر نمی‌داند، اما دکتر فیرحی نه‌تنها به فقه و فقه سیاسی اعتبار می‌داد، بلکه معتقد بود می‌توان اثبات کرد که دموکراسی در متن دین وجود دارد و همخوانی میان «دین» و «دموکراسی»

قابل دفاع است. نکته درستی که شما اشاره کردید این است که متأسفانه «گفتمان نواندیشی حوزوی» چندان قرین موفقیت نبوده است. خود من شخصاً در ذیل گفتمان نواندیشی حوزوی قرار می‌گیرم، اما باید اقرار کنم که این گفتمان نتوانست در جامعه جای خود را باز کند و بویژه در میان جوانان، حرکت مؤثری ایجاد کند. اینکه چرا یک گفتمان در طول زمان با موفقیت یا عدم موفقیت مواجه می‌شود، نیازمند بررسی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است. به طور مثال، در دهه ۱۳۷۰ گرایش جوانان به مسائل فکری بسیار زیاد بود و در آن دوران روشنفکری دینی، که متفاوت از نواندیشی حوزوی است، موفقیت‌های فکری قابل توجهی به‌دست آورد. اما در دهه‌های ۱۳۸۰ و پس از آن، جامعه ایران مسائل گوناگونی در داخل و خارج کشور را شاهد بود که موجب شد هم «نواندیشی حوزوی» و هم «روشنفکری دینی» به حاشیه رانده شوند.

در داخل کشور می‌توان به مسائل سیاسی، اجتماعی و بویژه اقتصادی و معیشتی مردم اشاره کرد؛ به‌گونه‌ای که در هرم مارلو، جامعه ایران دغدغه‌مند سطوح پایین‌تر معیشت شد. در نتیجه، نسل جوانی که بعدها به «نسل زده» معروف شد و مشاب‌هت‌هایی با نسل زد در دهه ۱۹۹۰ اروپا و آمریکا داشت، با دغدغه‌ها و اولویت‌های متفاوتی شکل گرفت؛ دغدغه‌هایی که گفتمان نواندیشی حوزوی پاسخگوی آنها نبود و نتوانست با این نسل ارتباط مؤثر برقرار کند.

بزرگ‌ترین چالش نظری پروژه فکری فیرحی چیست؟

پیش از پرداختن به چالش نظری، باید یادآور شد که دغدغه اصلی دکتر فیرحی بازخوانی سنت فقهی با هدف سازگار کردن آن با مفاهیم مدرن، بویژه دموکراسی بود. سرسلسله جناب دکتر فیرحی چطور توانست هم در مجامع سنتی محل ارجاع باشد و هم در محافل دانشگاهی پایگاهی معتبر به‌دست‌آورد؟

دکتر فیرحی شخصیتی خوش بیان، خوش قلم و مردمی بود که توانست در دانشگاه و جامعه، بویژه با نسل جوان، ارتباطی صمیمی و مؤثر برقرار کند. او از معدود اندیشمندانی بود که هم در محافل علمی و دانشگاهی و هم در مجامع سنتی حضور داشت و با هر دو طیف، زبانی مشترک می‌یافت. از همین رو، جایگاه فکری و ارتباطی او منحصربه‌فرد بود و بسیاری معتقدند که خلا حضورش هنوز احساس می‌شود.

این کوشش، مرحوم نایینی است. فیرحی کوشید نشان دهد فقه و فقه سیاسی در ذات خود می‌توانند با مردم‌سالاری و عقلانیت سیاسی همزیستی داشته باشند. فیرحی برای پیشبرد این هدف از روش «دیرینه‌شناسی» و «تبارشناسی» فوکویی استفاده کرد تا ریشه‌های قدرت را در تاریخ اندیشه اسلامی بررسی کند و نشان دهد چگونه می‌توان قرائتی مطابق با دموکراسی از فقه ارائه داد.

آیا این روش‌شناسی، که متعلق به سنت فکری غرب است، قابلیت انطباق با فقه اسلامی را دارد؟

پرسش دقیقی مطرح کردید. چالش نظری مهم‌تر آن است که دموکراسی و مردم‌سالاری مفاهیمی مدرن‌اند و در ذات سنت اسلامی به معنای امروزی وجود ندارند. فیرحی برای باور بود که مفاهیمی چون «بیعت» و «شورا» می‌توانند مبانی دموکراتیک در فقه اسلامی باشند، اما منتقدان معتقدند این مفاهیم به خودی خود معادل دموکراسی نیستند. بنابراین، چالش اصلی پروژه فکری فیرحی یافتن راهی بود برای پیوند دادن «سنت فقهی» با «مفاهیم مدرن»، بدون آن که یکی در دیگری حل شود. در ادامه این مسیر، می‌توان از رویکردی به نام «ظرفیت‌سنجی» بهره برد؛ یعنی سنجش میزان سازگاری و ظرفیت سنت فقه برای پذیرش شاخص‌های مردم‌سالاری و عقلانیت سیاسی. در واقع، این رویکرد می‌تواند ادامه منطقی «پروژه ناتمام فیرحی» تلقی شود.

دکتر فیرحی چطور توانست هم در مجامع سنتی محل ارجاع باشد و هم در محافل دانشگاهی پایگاهی معتبر به‌دست‌آورد؟

دکتر فیرحی شخصیتی خوش بیان، خوش قلم و مردمی بود که توانست در دانشگاه و جامعه، بویژه با نسل جوان، ارتباطی صمیمی و مؤثر برقرار کند. او از معدود اندیشمندانی بود که هم در محافل علمی و دانشگاهی و هم در مجامع سنتی حضور داشت و با هر دو طیف، زبانی مشترک می‌یافت. از همین رو، جایگاه فکری و ارتباطی او منحصربه‌فرد بود و بسیاری معتقدند که خلا حضورش هنوز احساس می‌شود.

مهم‌ترین دستاورد فیرحی برای امروز ایران چیست که بنوان با آن برای چالش‌های امروز جامعه پاسخ‌یافت؟

از نظر فکری، مهم‌ترین دستاورد او تلاش برای نشان دادن ظرفیت‌های مردم‌سالارانه در درون فقه اسلامی بود. به‌زعم او، همان‌گونه که در آثار فارابی میان «فقه مدنی» و «فلسفه سیاسی اسلامی» پیوندی وجود دارد، در جهان معاصر نیز می‌توان این ارتباط را بازسازی کرد. با این حال، او تنها آغازگر این مسیر بود و فرصت نیافت بحث رابطه «فقه» و «فلسفه سیاسی» را به‌صورت مبسوط و نظام‌مند بسط دهد. با این وجود، میراث فکری فیرحی در علوم سیاسی ایران، طرح پرسش‌هایی تازه درباره نسبت سنت اسلامی با مفاهیمی چون دموکراسی، مردم‌سالاری و الهیات سیاسی بومی است؛ پرسش‌هایی که همچنان در اندیشه سیاسی معاصر ایران زنده و الهام‌بخش هستند.

یادداشت

بهنام مدنی

پژوهشگر حقوق



دکتر داود فیرحی پژوهشگر مهم اندیشه سیاسی اسلام تلاش فکری خود را مصروف بررسی تحولات سیاست با امر سیاسی و توابع آن از جمله پدیده دولت از صدر اسلام (با نگرش دو کتاب «نظام سیاسی دولت در اسلام» و «تاریخ تحول دولت در اسلام») تا دوره جمهوری اسلامی (با نگرش آثاری چون «فقه و سیاست در ایران معاصر؛ تحول حکومت‌داری و فقه حکومت اسلامی» و «دولت مدرن و بحران قانون: چالش قانون و شریعت در ایران معاصر» کرد. اما این آثار مختلف، در سامانه فکری او از جایگاه یکسانی برخوردار نبودند. در باور بود که مفاهیمی چون «بیعت» و «شورا» می‌توانند مبانی دموکراتیک در فقه اسلامی باشند، اما منتقدان معتقدند این مفاهیم به خودی خود معادل دموکراسی نیستند. بنابراین، چالش اصلی پروژه فیرحی یافتن راهی بود برای پیوند دادن «سنت فقهی» با «مفاهیم مدرن»، بدون آن که یکی در دیگری حل شود. در ادامه این مسیر، می‌توان از رویکردی به نام «ظرفیت‌سنجی» بهره برد؛ یعنی سنجش میزان سازگاری و ظرفیت سنت فقه برای پذیرش شاخص‌های مردم‌سالاری و عقلانیت سیاسی. در واقع، این رویکرد می‌تواند ادامه منطقی «پروژه ناتمام فیرحی» تلقی شود.

دکتر فیرحی چطور توانست هم در مجامع سنتی محل ارجاع باشد و هم در محافل دانشگاهی پایگاهی معتبر به‌دست‌آورد؟

دکتر فیرحی شخصیتی خوش بیان، خوش قلم و مردمی بود که توانست در دانشگاه و جامعه، بویژه با نسل جوان، ارتباطی صمیمی و مؤثر برقرار کند. او از معدود اندیشمندانی بود که هم در محافل علمی و دانشگاهی و هم در مجامع سنتی حضور داشت و با هر دو طیف، زبانی مشترک می‌یافت. از همین رو، جایگاه فکری و ارتباطی او منحصربه‌فرد بود و بسیاری معتقدند که خلا حضورش هنوز احساس می‌شود.

مهم‌ترین دستاورد فیرحی برای امروز ایران چیست که بنوان با آن برای چالش‌های امروز جامعه پاسخ‌یافت؟

از نظر فکری، مهم‌ترین دستاورد او تلاش برای نشان دادن ظرفیت‌های مردم‌سالارانه در درون فقه اسلامی بود. به‌زعم او، همان‌گونه که در آثار فارابی میان «فقه مدنی» و «فلسفه سیاسی اسلامی» پیوندی وجود دارد، در جهان معاصر نیز می‌توان این ارتباط را بازسازی کرد. با این حال، او تنها آغازگر این مسیر بود و فرصت نیافت بحث رابطه «فقه» و «فلسفه سیاسی» را به‌صورت مبسوط و نظام‌مند بسط دهد. با این وجود، میراث فکری فیرحی در علوم سیاسی ایران، طرح پرسش‌هایی تازه درباره نسبت سنت اسلامی با مفاهیمی چون دموکراسی، مردم‌سالاری و الهیات سیاسی بومی است؛ پرسش‌هایی که همچنان در اندیشه سیاسی معاصر ایران زنده و الهام‌بخش هستند.

فیرحی و مسأله صدر اسلام

می‌کند که «نحوه مواجهه ۱۴۰۰ ساله» مسلمانان با سنت که حتی تاریخ تشیع را به نحوی متأثر کرده است در بیفتند و آوارهای ناشی از سنت سیاسی خلفا را کنار بزنند تا به سنت سیاسی پیامبر دست پیدا کند؛ سنتی که به گمان او بیش از آنکه مبتنی بر قهر و غلبه و سلاح باشد، مبتنی بر قرارداد و رضایت است. فیرحی در کار خود برای پرداختن به صدر اسلام با دو سؤال جدی روبه‌رو می‌شود که به نظر می‌آید برای هر پژوهشگر جدی دیگری نیز به ناگزیر مطرح می‌شود؛ او از یک سو می‌پرسد آیا حکومت کوتاه پیامبر محدود در زمانه حضرت محمد(ص) می‌تواند الگویی برای نظم سیاسی برای شهرها (به معنای سیاسی) و کشورهای بزرگ با جمعیت‌های چند ده‌میلیونی باشد؟ فیرحی برای پاسخ به این سؤال‌ها به جایگاه آن در تمدن غربی نگاه کرده و آن را مدینه پیامبر مقایسه می‌کند. اگر آن که شهری کوچک با جمعیتی در حدود پانصد خانوار بود، می‌تواند معیار تحلیل و الگویی برای نظم سیاسی جدید قرار بگیرد، مدینه پیامبر چرا نتواند چنین جایگاه تحلیلی‌تئوریک را پیدا کند؟ فیرحی می‌گوید هانا آرنست که به دنبال «دموکراسی‌های گفت‌وگویی» بود، آتن را به عنوان مدل خود برگزید و از آن برای قرن بیستم الگو گرفت. اگر چنین امری برای آتن به لحاظ نظری و تحلیلی ممکن و قابل قبول است، چرا برای مدینه پیامبر ناممکن باشد؟

به تعبیر حقوق‌دانان، فیرحی اینجا دعوا را منقلب می‌کند؛ او می‌گوید اتفاقاً از آنجا که آن، شهری کوچک بود و قابلیت تحلیلی بیشتری داشت، به مثالی مناسب برای تحلیل نظم و مناسبات سیاسی تبدیل شد. پس اگر برای آتن چنین جایگاهی ممکن باشد، مدینه پیامبر که وضعیتی مشابه با آتن داشت می‌تواند به منزله نمونه و الگوی متفکران غربی به تأمل پیرامون آتن به منزله «شور» (یا مدینه به تعبیر فارابی) می‌پردازند، فیرحی این بار به تأمل درباره مدینه پیامبر به منزله «شهر» و الگویی برای تحلیل سیاسی می‌پردازد و چه جالب که این شهر، خود «مدینه» نیز نام یافته است.

بنابراین، از نظر فیرحی اولین جایی که در تمدن اسلامی ساخته می‌شود، تبدیل می‌گردد به نمونه و الگویی برای زمان‌ها و مکان‌های دیگر. می‌بینیم که فیرحی چگونه به سنت سیاسی خلفا پشت می‌کند و به تعبیر خود او «استراتژی تقییب» را در مورد آن به کار می‌برد و به سراغ مدینه پیامبر می‌رود و تلاش می‌کند تا آن را برجسته نماید. پس فیرحی به سؤال مهمی پاسخ می‌دهد، اگر اروپایی‌ها می‌توانند به چند سال اسرطو در آتن برگردند یا آن را معیار و الگو قرار دهند، چرا ما برای سده‌ها تلاش کرد تا قسمت‌های دینی جز از طریق نقد دانش سنتی مسلمانان یا نحوه مواجهه آنان با سنت ممکن نخواهد بود. فیرحی در ادامه تلاش کرد تا قسمت‌های دیده‌نشده‌ای از سنت را بیرون بکشد و به مرئی و منظر درآورد بلکه برای مسائل جامعه اسلامی راهی نو بیابد؛ راهی که به تعبیر استاد فیرحی (مرحوم دکتر طباطبایی) «جدید در قدیم» است و به تعبیری دیگر، ریشه در واقع (foundation) دارد.



برخلاف

مرحوم

دکتر علی

شریعتی که

پیامبر اسلام

را «فصلیح

مُسلح»

می‌دانست،

از نظر دکتر

فیرحی

حضرت

محمد(ص)

پیامبر رضایت

و قرارداد بود و

نه یک مصالح

مسلم؛ چرا

که تعداد

جنگ‌های

پیامبر بسیار

کمتر از تعداد

قراردادهایی

بود که ایشان

معتقد کردند